

معلم یک مدرسه به بچه های کلاس گفت که می خواهد با آنها بازی کند؛ او به آنها گفت که فردا هر کدام یک کیسه پلاستیکی بردارند و درون آن به تعداد آدمهایی که از آنها بدشان می آید، سیب زمینی بریزند و با خود به کودکستان بیاورند.

فردا بچه ها با کیسه های پلاستیکی به مدرسه آمدند. در کیسه‌ی بعضی ها ۲، بعضی ها ۳ و بعضی ها ۵ سیب زمینی بود. معلم به بچه ها گفت: تا یک هفته هر کجا که می روند کیسه پلاستیکی را با خود ببرند.

روزها به همین ترتیب گذشت و کم کم بچه ها شروع کردند به شکایت از بوی سیب زمینی های گندیده. به علاوه، آن هایی که سیب زمینی بیشتری داشتند از حمل آن بار سنگین خسته شده بودند.

پس از گذشت یک هفته بازی بالاخره تمام شد و بچه ها راحت شدند.

معلم از بچه ها پرسید: از اینکه یک هفته سیب زمینی ها را با خود حمل می کردید چه احساسی داشتید؟
بچه ها از اینکه مجبور بودند، سیب زمینی های بد بو و سنگین را همه جا با خود حمل کنند شکایت داشتند.

آنگاه معلم منظور اصلی خود را از این بازی، این چنین توضیح داد: این درست شبیه وضعیتی است که شما کینه آدم هایی که دوستشان ندارید را در دل خود نگه می دارید و همه جا با خود می برید. **بوی** بد کینه و **نفرت** قلب شما را فاسد می کند و شما آن را همه جا همراه خود حمل می کنید.

حالا که شما بوی بد سیب زمینی ها را فقط برای یک هفته نتوانستید تحمل کنید پس چطور می خواهید **بوی بد نفرت** را برای تمام عمر در دل خود تحمل کنید؟